

# فرار از انجام مسئولیت رفع مسئولیت نمی کند

## ریشه ها را دریابیم

نوشتاری در سه بخش

### نوشته نورالله «نورمن» گبای

۱	..... بخش نخست
۷	..... بخش دوم
۱۰	..... بخش سوم
۱۴	..... پس گفتار

#### بخش نخست



عکسی مرکب از نگارنده و یکی از نوادگان عزیزش، بهار ۲۰۲۱ م.

سرگشته چو پرگار همه عمر دویدیم      آخر به همان نقطه که بودیم رسیدیم

افسوس که ما پیر جهان دیده نبودیم، در ایامی که رسیدیم به جوانی...

در وصفِ حالِ بابانوری و نسلِ چهارمِ او، عکسِ صفحهٔ نخستِ کفایت می‌کند. ما هر دو متکی به  
گردش چرخیم، اما او کجا و این کجا؟

به هر حال آدمی از میانسالی به بعد، هر سال که وصیت نامه را می‌نویسد یا بازنویسی می‌کند،  
متوجه می‌شود که تنها کسی که سهمی نبرده خود او است! چند روزی به خودش می‌آید و در دل  
می‌گوید، «فلانی، این قدر جوش نزن!»

هیزم شکن وقتی خسته می‌شود که تبرش کند شود: آرزو کنیم که تبرمان همیشه تیز بماند و هرگز  
محتاج نگردیم. فکر می‌کنم بهترین شعر فارسی که آرزوی درونی همگی ما را به صراحت بیان می‌کند  
این است:

یا رب! بر خلق محتاجم نکنی      در بوتهٔ صبر امتحانم نکنی  
از طعنهٔ دشمنان مرا باکی نیست      مستوجبِ رحم دوستانم نکنی

و گویی در تکمیل آن آرزو، باباطاهر می‌گوید:

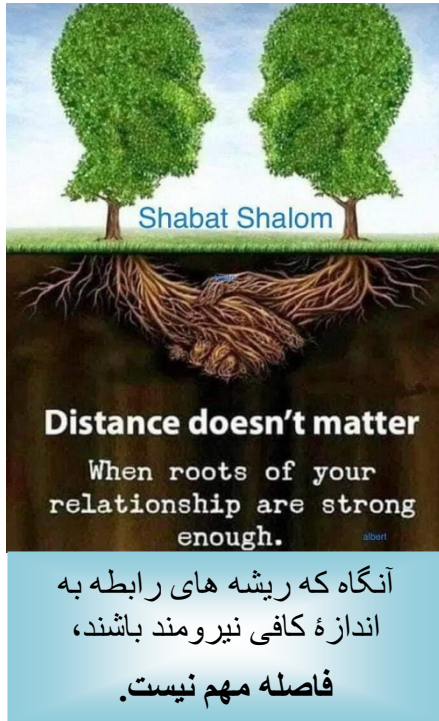
خدایا، دانشی ده، غم نگیرم      بده آرامشی، ماتم نگیرم  
خدایا از شهادت بی نصیبم      شهادت ده که آرامش بگیرم  
و چنان که ظریفی افزود،

خدایا، این تفاوت بر من آموز      که در گمراهی مطلق نمیرم!

نویسنده ای گفته است،

ابرها به آسمان تکیه می‌کنند،  
درختان به زمین  
و انسانها به مهربانی یکدیگر.

گاهی دلگرمی یک دوست چنان معجزه می‌کند  
که انگار خدا در زمین در کنار توست.



## جاودان باد سایه دوستانی که شادی را علتند، نه شریک و غم را شریکند، نه دلیل.

به این گفته شیرین، به ویژه به جملات پایانی آن می اندیشیدم، «جاودان باد سایه دوستانی که شادی را علتند...» که خبر شگفت-آوری نظر مرا جلب کرد. از قرار، در حالی که افراد مذهبی تنها ۵ تا ۶ درصد از جمعیت اسرائیل را تشکیل می دهند، متأسفانه نزدیک به ۲۴٪ کسانی که در اثر بیماری کووید-۱۹ در اسرائیل فوت کرده اند از زمره سطحی نگران مذهبی بوده اند. تأسف بارتر آن که این معضل همچنان ادامه دارد و دولت قادر به مهار آن نیست. از خود پرسیدم، «در حالی که اکثریتِ مذهب‌یون انسانهای عاقلی هستند، علت این فاجعه چیست؟»

متوجه شدم گروهی که ایشان را «مذهبی» می خوانیم به معنای واقعی کلمه و به مصداق «بنی آدم بنی عادت است» به دور از منطق، حقیقتاً «عاشق مذهب خود هستند». اینان گروهی یکسونگر عاشق هستند؛ و عاشق با عقل و منطق سروکاری ندارد. ایشان با تمسک به تغییرناپذیری نفس دین، درون پبله ذهن خود دل خوشند و با آن که خطر جدی این بیماری را درک می کنند، حاضر نیستند که از انجام سنت ها و عاداتها، هرچند به طور موقت، دست بردارند — و حتی به بهای جان خود و خانواده خویش، به رفتار نادرست خود ادامه می دهند. غافل از این که همین به اصطلاح «عشق به دین» و «ایمان به تفسیراتی موهوم» تاکنون باعث شده است که این دسته از «عشاق» همچنان از تفسیرات عده‌ای مفسر چشم بسته پیروی کنند و در مجموع، رسومی را برگزار کنند که مطلقاً عاری از حقیقت هستند و هیچ ارتباطی نیز با اوامر تورات مقدس و عقل سلیم و منطق ندارند، رسومی همچون پوشیدن تکه ای پارچه بر سر، پوشاندن سر زنان با کلاه گیس، تبعیض های گوناگون میان مردان و زنان، عدم استفاده از برق و باطری در روزهای شبات و اعیاد، و امثال آنها.

گویند هر درد و بلایی به جهان است  
تقصیر نمایان شدن موی زنان است  
عریان شده گیسوی زنی بر لب یک رود  
این جرم و گنه موجب خشکیدن آن است

<sup>1</sup> Covid-19.

این گروه چنین سنت هایی را صرفاً از آن رو که فلان مفسر پرورش یافته گتو چنان گفته است و می گوید، «دینداری» می نامند، آنها را تقلید و تبلیغ می کنند؛ و ادعا می کنند که هرکس این موهومات را رعایت کند، دین را به جا آورده است و او را «مذهبی» می خوانند!

بسیارند افرادی که با نیت خیر و به گمان حفظ دین، اما از سر نزدیک بینی، بسیاری از خرافات مانند دائماً کلاه بر سر داشتن (حتی در اماکن عمومی، آن هم در این دنیای پر از تروریست) و یا عدم استفاده از برق و باطری در ایام تعطیل را، به عنوان این که ضرری ندارند می پذیرند — غافل از این که چنین اشتباهی چه فجایی به بار آورده و می آورد. اینان توجه ندارند که تأیید و باور به خرافات و موهومات، حتی می تواند زنجیروار خانمانها را بر باد دهد. برای نمونه، اخیراً سازمان بهداشت جهانی وابسته به سازمان ملل با افتخار اعلام کرد که در اثر استفاده از واکسن ساخت دستِ جوناس سالنگ که پزشک و پژوهشگری یهودی بود، بیماری وحشتناک فلج کودکان در سراسر دنیا ریشه کن گردیده است — به جز در دو کشور افغانستان و پاکستان (!) چون ملایان این دو مملکت تزریق واکسن را خلاف شرع و حرام اعلام کرده اند. آری، این بدبختی بازده همان تشخیص و تصمیم غلطِ باورمندان است که از ابتدا گفته های این گونه ملایان را که در همه ادیان پیدا می شوند بی ضرر دانسته اند و همچنان، کلّ فرضیاتِ مُهمل آنان را دینداری جلوه می دهند.

در قدیم، هرگاه کسی از عقاید یا افراد خرافاتی انتقاد می کرد، متقابلاً خرافاتی ها می گفتند که «فلانی تغییر دین داده است!» ولی این روزها می گویند که «فلانی مخالف دین است!» این در حالی است که گروهی مخالف بر این باور است که همه جوامع، به ویژه جوامع ناآگاه، برای رفاه و پیشرفت خود نیاز دارند که به ویژه خرافاتِ منتسب به دین را از همه جوانب زندگی یکجا دور بریزند. در مجموع، چه بسا که در اثر کج روی برخی از مروّجین ادیان، بسیاری از مردم دنیا هر چه به دین نزدیکتر شدند، از خدا دورتر شدند. به عنوان نمونه، دینداریِ امروز ایرانیان را با دینداریِ پیش از تحولات انقلاب مقایسه کنید.

البته در این میان، نگارنده باور دارد که به قول شاعر،

**جهان چون چشم و خط و خال ابروست      که هر چیزی به جای خویش نیکوست**

من معتقد هستم که دین هنوز مورد نیاز است، از آن رو که هدف اساسی دین سازنده برآورنده نیازهاست، چرا که فلسفه عاقلانه و هدفمند دین حفظ آرامش و آسایش زندگی بشر از راه اجرای عدالت است؛ و حفظ و تحقق این هدف برآورنده نیازهای بشر است. اینجا است که می بینیم انگیزه اصلی، نیت

حقیقی یا هدف واقعی، حقّ تقدّم دارد. برای نمونه، هرگاه شیری درنده برای رفع نیاز خوراک خود، به آهویی حمله می‌کند، اغلب آهو به سرعت فرار می‌کند و جان به در می‌برد، چون آهوی بیچاره به هدف حفظ جان خود می‌دود اما شیر صرفاً به هدف رفع نیاز؛ و آشکارا می‌بینیم که هدف غایی برنده است. می‌توان گفت که نگرهبان هدف اصلی دین «وجدان» است، که نماینده خدا در وجود بشر برای حفظ عدالت در همه امور زندگی می‌باشد. مولوی می‌گوید، ما پرتو حقیق که هم اوییم و نه اوییم. از همین رو است که انسانهای بی وجدان را «بی‌خدا» می‌نامیم. بهترین و نخستین گام برای حفظ و ترویج دین این است که وجدان را تدریس کنیم، چون هدف نهایی دین بیداری وجدان است و بس. آری، فلسفه دین خوب و مفید است، اما پیروی از آن منوط به فهم و برداشت مجری از نوشته‌ها است. چنانکه گفته‌اند، «به هر حال شنونده باید عاقل باشد.»

به یاد گفته‌ای از آینشتاین می‌افتم، آنجا که در پاسخ پیرامون اعتقادش به خدا گفت، «من به خدای اسپینوزا باور دارم،» یعنی آن ماهیتی که در قوانین و نظم طبیعت آشکار است...

تورات مقدس از بخیرا خوفشیت<sup>۲</sup> یعنی «اراده آزاد» سخن می‌گوید، یعنی آن که «انتخاب» حقّ مسلم هر فردی است. حرف من این است که خودتان شخصاً مطالعه کنید و ببینید آیا تفسیراتی دایر بر اجرای اعمالی مانند پوشاندن سر با کلاهی کوچک یا همان کپیا و یا عدم استفاده از برق و باطری در ایام تعطیل و سایر باورهای مشابه، صحیح، منطقی، مصلحت‌آمیز، عقلانی و مطابق با اوامر تورات هستند یا خیر. اگر هستند، پس ادامه بدهید؛ وگرنه واقع‌گرا و آزاد اندیش باشید و آن‌گونه عمل کنید که عقل سالم، درک صحیح و دانش روز حکم می‌کنند. اجرای فرامین وظیفه است؛ اما اجرا یا مردود دانستن هر گونه تفسیری وظیفه مجری امر است. فهم مفسری هر چند دانا که هزاران یا صدها سال پیش زندگی می‌کرده است نمی‌تواند با فهم و علم روز در همه موارد همخوانی داشته باشد. بهتر است چنان گفته‌های کهنه‌ای مورد بازبینی و ارزشیابی قرار گیرند، نه آن‌که ترویج شوند. همه تفسیرات صحیح نیستند؛ حتی به عقیده من، بسیاری از آنان ناقض فرامین می‌باشند. آرزو می‌کنم که هر چه زودتر خواست جمعی مهیا شود چنین بازبینی به اجرا درآید.

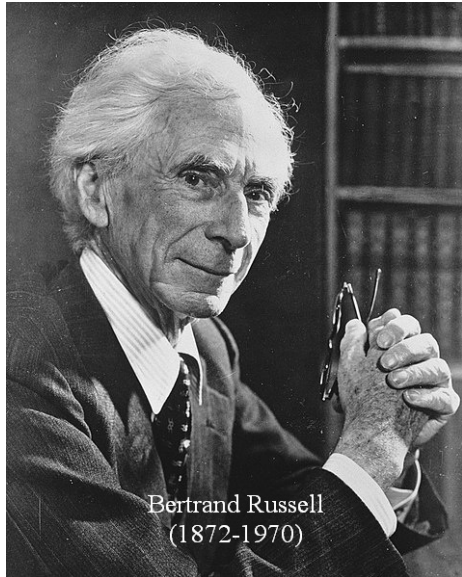
هیچ نویسنده مسئول و وظیفه‌شناسی نمی‌تواند و نمی‌باید یک طرفه، نکاتی را که صدها هزار نفر باور دارند نفی کند. من طی یکصد روز که در شهرک مذهبیون اورشلیم زندگی می‌کردم، یکایک نکاتی

<sup>۲</sup> בחירה חופשית.

را که مذهبیون اجرایشان را «دینداری» می دانند با مقامهای واجد شرایط مطرح کردم. اکثر پاسخ ها بر مبنای تفسیر بودند و ارتباطی با اوامر تورات نداشتند. برای نمونه، فلسفه پوشیدن دایمی کلاه کوچک حتی در اماکن عمومی، و ممنوع دانستن استفاده از برق و باطری در روزهای شنبه و اعیاد را جویا شدم. درباره کلاه کوچک یا کپیا اکثراً گفتند که «چون فلان مقام در هزاران سال قبل همیشه به هنگام عبادت در فلان جا کلاه به سر داشته، ما نیز بنا بر تفسیرات گوناگون مقامات، باید از سنّ سه سالگی به بعد همیشه، حتی در این دنیای پر از تروریست، کپیاپی انگشت نما را به سر داشته باشیم. درباره ممنوع بودن استفاده از برق و باطری، فرمودند که برای جلوگیری از کار در روز شنبه، باید وسیله را ممنوع کرد؛ که ارتباطی منطقی با اصل و هدف فرمان ندارد.

چنانچه مردم همه جوامع، از جمله مردم پاکستان و افغانستان، از ابتدا به این گونه ملّیان و گفته های پوچ ایشان اعتناء نمی کردند، امروز عزیزانشان دچار فلج جسمی یا فکری نمی شدند. مردم نیز بی تقصیر نیستند، چون دکانی که مشتری نداشته باشد، تعطیل می شود. وگرنه تا هنگامی که خریدار هست، یکی حکم می دهد که «واکسن شرعی نیست!» و دیگری فریاد می زند که «از این رستوران یا مغازه چیزی نخرید!» و الی آخر. فرق است میان دولت اسرائیل که امروز و در دوران بیماری جهانگیر، اعلام می کند که «ما حاضریم لاپراتوار دنیا باشیم و تجربیات خود را به دنیا ارائه دهیم» و آن دیگری که در حالی که هر روز مردمان بی گناه می میرند، می گوید «واکسنی برای کشتن مسلمانها ساخته اند! ورود آن ممنوع است!» خوب به خاطر دارم که چند سال پیش، پس از وقوع زلزله در افغانستان، دولت اسرائیل یک تیم متخصص و مجهّز به لوازم ویژه را به افغانستان فرستاد؛ اما افغانها آنها را برگرداندند. افسوس. به جا گفته اند که دانایی مرزهای خود را دارد، اما نادانی مرز نمی شناسد: اسبِ احمق را می توان مهار کرد، اما سوارکار احمق را نمی توان.

از تأکید کشور اسرائیل بر دانش و خیراندیشی گفتم. به یاد لطیفه ای از دنیای سیاست می افتم. می گویند پرزیدنت ریچارد نیکسون به گولدا مایر نخست وزیر اسرائیل گفت، «اگر دو ژنرال اسرائیل را در تیم خود داشتم، غمی نداشتم، یکی ژنرال دیان و دیگری ژنرال رابین.» مایر گفت، «مسئله ای نیست. حاضریم این دو را با دو ژنرال شما معاوضه کنیم.» نیکسون پرسید، «کدامها؟» مایر گفت، «ژنرال الکتریک و ژنرال موتورز.»



برتراند راسل فیلسوف پرآوازه انگلیسی می گوید، «ایمان آوردن آسانتر از فکر کردن است؛ و از این رو شمار مؤمنان بیشتر از متفکران است.»

سقراط گفت: «باهوش ها از همه چیز و همه کس می آموزند و میانسال ها از تجربه هایشان. اما متعصبین پیشاپیش همه چیز را می دانند!» آری، مشکل فکرهای بسته این است که دهانشان پیوسته باز است و هر از گاهی تفسیری جدید ارائه می دهند — و ساده اندیشان می پذیرند.

آری، فارغ از نام هر دینی، مجریان تفسیرات، به باور خود ایمان دارند، چون بدون آگاهی از اصل و جوهر فرامین، به گمان خود و برای حفظ دین (!) راه تقلید را برگزیده اند و مجریان موهومات را «مذهبی» می نامند. آیا این اهانت به شعور خود آدمی و همچنین به اصل اوامر دین نیست؟ این در حالی است که دین یهود دستور می دهد که «هرگاه در نکته ای تردید کردید، به عقل خود مراجعه کنید»، چون در همه موارد زندگی، حق تقدم با عقل است.

**تا دلی آتش نگیرد، حرف جانسوزی نگوید**

**حال ما خواهی کنون، از گفته ما جستجو کن**

## بخش دوم

می گویند «خوش بود گر محک تجربه آید به میان!» آیا همین تفاوت تکان دهنده در داده های آماری اسرائیل، آنجا که گروهی بسیار کوچک، یعنی تنها ۶٪ از کل جمعیت یک کشور، ۲۴٪ از کل قربانیان یک بیماری فراگیر را تسلیم کرده اند، محک ارزیابی نیست؟ دید خود را وسیع تر کنیم. کنفوسیوس می گوید، «تنها راهزنی که دار و ندار آدمی را به تاراج می برد، اندیشه های غلط است.» ضمن توجه به رشد واپس گرایی، تردیدی ندارم که با توجه به تجربیات تلخ هزاران ساله، در درازمدت هیچ گونه اثری از دین نخواهد ماند. آن روز خجسته هنگامی فرا می رسد که بشر به درجه ای چنان والا از تمدن رسیده باشد که دیگر برای کردار درست، نیازی به هیچگونه قانون و یا ترس از خدا و پلیس نداشته باشد، روزی

که **سعدی** ۷۰۰ سال پیش چنان به زیبایی آن را ترسیم کرده است: «رسد آدمی به آنجا که به جز خدا نبیند.»

با توجه به این که «انتخاب» حقّ مسلّم هر انسانی است و با احترام به عقاید گوناگون یکدیگر، بیابید به دنبال کشف علت ها باشیم. قصد من شناسایی علت ها و برطرف کردن نقطه ضعف ها است. در حقیقت، هدف من و مذهب یون یکی است، چرا که هر دو ی ما، هر چند با برداشتی کاملاً متفاوت، در پی حفظ و ارتقاء دین آباء و اجدادی خودمان هستیم. **می گویند از درخت پرسیدند، «چرا حرف نمی زنی؟» گفت، «میوه من سخن من است!»** هم چنان که نوشته های نگارنده معرفّ درون نویسنده اند. یقین دارم که میوه های من و شما در آینده و با دیدی بهتر و برتر از امروز، به دور از برداشتهای سطحی جمعی از مفسّرین و مروجین ایام گالتو یا «دوران پراکندگی»، با علوم روز همگام خواهند شد. امروز وظیفه ما ایجاد تسهیلات برای نسل های آینده، از جمله طرد موهومات ویرانگر و منتسب به دین است.

**پیشگامان چنین تحوّلی** بدون شک، فرزندان مذهب یون امروز خواهند بود که از مذهب سرخورده شده اند. مذهب یون به پیروی از فرمان سِفِر برشیت یا «کتاب پیدایش»، نخستین کتاب از پنج کتاب تورات مقدس، آنجا که می گوید «از دواج کنید و رشد کنید...»<sup>۳</sup> بر خلاف مصلحت کنونی، به اصطلاح «دیمی» بچه دار می شوند و «دیمی» کودکان خود را پرورش می دهند!<sup>۴</sup> با این وجود، در آینده، بی تردید بسیاری از همین فرزندان، از زمره منتقدین دین و والدین غیرمنطقی خود خواهند بود.

آری، فرزندان هنگامی که به بلوغ فکری و جسمی می رسند، جدّی ترین منتقدین و یا بر عکس، بهترین مشوقّین اعمال پدر و مادر خود می شوند و حتی تفاوت های موجود میان فهم و اندیشه پدر و مادر خود را آشکار و روشن می کنند.

خوشبختانه، اگر پای صحبت جوانان دانش آموخته و روشن اندیش امروز بنشینید، چنین بلوغی را بسی دور از تفکر کهنه دینی، در اندیشه ها و دلمشغولی های آنان پیرامون موضوعاتی وسیع تر همچون فرهنگ معاصر، دانش و فنّ آوری نوین، امور مهم سیاسی و یا مسائل روز محیط زیست، آشکارا خواهید دید. به عنوان نمونه، دوست دارم به نوشته ای از خانم ملینا فرمند اشاره کنم که اخیراً در بخش انگلیسی مجله راه زندگی (شماره ۱۴۶۲، ۸ ژانویه ۲۰۲۱) به چاپ رسیده بود. ایشان ضرب المثلی از

<sup>۳</sup> "פרו ורבנו ומלאו את הארץ..." (בראשית, א:כ"ח).  
<sup>۴</sup> «دیمی»: «(مأخوذ از دیمة عربی، به معنی باران.) خودرو. کشت که به باران آبیاری شود. مقابل آبی. کشت که آب باران خورد، نه آب چشمه و رود. [...] زراعت خشکه. ... (\*) مجازاً، پیش خود خوانده. تربیت ندیده. بی تعلیم. خود آموخته. [...] (\*) «دیمی بار آمدن» و یا «دیمی بار آمده بودن»: بی مربی ماندن و از آن رو ادب و رسم و راه ندانستن. بی مربی بزرگ شده بودن.» (برگرفته از فرهنگ (لغت نامه) دهخدا، با سپاس از منابع موجود در اینترنت.)



سرخپوستان آمریکا را بازگو می کند که می گوید، «ما کره زمین را از نیاکان خود به ارث نمی بریم، بلکه آن را از فرزندانمان قرض می گیریم.» سپس ضمن تأکید بر اهمیت نگاهبانی و نگهداری از کره زمین و محیط زیست، از نسل معاصر دعوت می کند که همچنانکه نگهبان دموکراسی هستند، مسئولیت خود را در قبال کره خاکی درک کنند و پیش از آن که دیر شود، برای نجات زمین و پایان دادن به بحران جهانی آب و هوا گامهای مؤثری بردارند.

خروسی سرفه کنان به مرغ خود می گوید، «امروز سرما خورده ام و نمی توانم صبح زود آواز بخوانم! چندان ناراحت نیستم که نمی توانم مردم را به موقع بیدار کنم، اما نگران از آنم که بدون صدای من، خورشید چگونه طلوع خواهد کرد؟!» این همان حکایت برخی از این عاشقان دین است که تصور می کنند اگر کنیسا حتی به مدتی کوتاه و از روی اجبار منطقی تعطیل شود و آنها مراسم نیایش را به طور جمعی در کنیسا اجرا نکنند، دین از میان خواهد رفت! اینان از آنجا که عاشق دین هستند، خود و خانواده خود را به گمان باطل «حفظ دین» به خطر می اندازند. اینان تشخیص نمی دهند که باید انسان زنده بماند تا دین را حفظ کند؛ و حتی پیوسته از هشیم یعنی خداوند خواهش ها و انتظاراتی دارند که ربطی به خداوند متعال ندارد. نتیجه رفتار ایشان همان درصد نسبی بسیار بالای قربانیان کورونا در میان آنان است که عیناً می بینیم. امروز دنیای یهود از بی اطلاعی ایشان و به جهت درگذشت خواهران و برادران خود، همگی متأثر و شرمنده هستیم. امیدوارم که همگی عبرت بگیریم و راهی در پیش گیریم تا در آینده چنین اشتباهی تکرار نشود.

بگذارید تأکید کنم که من شخصاً ریشه اصرار گروه های مذهبی بر تشکیل گردهمایی های سنتی را درک می کنم و به جرأت می گویم که یکی از دلایل اصلی بقای یهودیت، همان وجود بیت کنیست یا «کنیسا»، یعنی «محل گردهمایی» بوده است. اما طبق دستور تورات مقدس، تأکید می کنم که آنگاه و آنجا که سلامتی انسانها در معرض خطر است، حتماً باید مقررات ویژه را رعایت کرد و همزمان، پیش از پیش برای تأمین هزینه های ثابت، به کنیسا کمک کرد. به صراحت می گویم که دین ما آن اندازه حقیر نیست که با تعطیل موقت کنیساها صدمه ببیند! نزدیک بینی بس است! «تعصب» بیماری لاعلاجی است که به ویژه هنگامی که «مهر تقدس مذهبی» را بر خود داشته باشد، دودمانها را بر باد می دهد! نمونه بارز این گفته در دوران ما نتیجه مدارا و گاهی هم فکری دربار ایران با مذهب یون و همانا انقراض سلسله پهلوی است.

به قول شیرازی ها، «چطور شد که ایطو شد؟!»، آری، ریشهٔ عقب ماندگیها در فرد پرستی انسانهای مرده یا زنده است که مصداق بارز آن هزاران امامزاده و مقبرهٔ پر و خالی در سراسر دنیا است که مورد پرستش ادیان مختلف می باشند؛ و آخرین نمونهٔ آنها گرداندن «امامزادهٔ سیار» در ایران است! رضاشاه شمار آنها را به حداقل رساند؛ اما فرزندش به قصد حفظ تعادل، حدّ میانه را برگزید — و به تدریج خود او و خانوادهٔ سلطنتی نیز آلوده گردیدند و همراه ملت به بیراهه رفتند. افسوس که انسان فرد پرست عواقب اسف بار اشتباه خود را نمی بیند و به آینده نمی اندیشد چون در میدان دید او، آن چه خواهد شد هنوز اتفاق نیافتاده است! آن فیلسوف بزرگ چه خوش گفت: «هستم که می اندیشم؛ گر نیاندیشم نیستم.»

ما از نزدیک دیدیم که هنگام خروج از کشور، شاه و خاندان پهلوی خزانهٔ مملکت و جواهرات سلطنتی را همراه خود نبردند، بلکه هرچه را که خود به ایران و ایرانی ارزانی داشته بودند، از آن جمله شادی، آزادی نسبی، امنیت و آسایش را، با خویش بردند — و از این که قشر متعصب ایران را به خود و به دنیا «مردمی متمدن» معرفی کرده بودند، شرمند شدند. بدین گونه، فراری گسترده در لباس «مهاجرت» به وقوع پیوست و هرچند که ایران تجزیه نشد، اما ملت ایران به چند دستهٔ «ایرانیان درون ایران» و «ایرانیان برون مرزها» تجزیه گردید — که البته خوشبختانه سریعاً رو به رشد و ترقی دارند.

### بخش سوم

با ارائه و گسترش رو به رشد اینترنت، مرزهای جغرافیایی دیگر هرگز اهمیت پیشین خود را نخواهند داشت. در چنین دنیایی، مغزهای متفکر هر چه بیشتر نماینده و معرف حقیقی جامعه و کشورهای خود خواهند بود.

در قدیم، ملت ها و اقلیت های قومی و مذهبی مورد ظلم اکثریت مردم و دولت ها قرار می گرفتند. مظلومین نه زندگی بهتری را می شناختند و نه راه فراری داشتند، چنان که دزدان اموالشان هم جز داخل بالش و زیر تشک تقریباً جایی دیگر برای حفظ اموال دزدیده شده نمی شناختند! اما امروزه، افزون بر رسانه های همگانی، اکثر ایرانیان وابستگان قابل اعتمادی در کشورهای متمدن دارند و راه فرار را نیز می شناسند — و صد البته، دزدان امروز هم می توانند در بهترین بانکهای دنیا پس انداز داشته باشند و سرمایه گذاری کنند و حتی اهل و عیال رنگارنگی هم در این سو و آن سوی زمین داشته باشند تا هم از

آخورِ داخل کشور هایشان بخورند و هم خارج! آری، راه ها پیش روی همگان، چه خوب و چه بد، گشوده شده، چشم ها و گوشها بازتر شده و مردم همچنان هشیارتر خواهند شد. با این وصف، دولت ها و حتی پدران و مادران نخواهند توانست بیش از این به نام دین یا مرام، کودکان و مردمان را در قفس نگه دارند.

در چهل و سه سال گذشته، میلیونها بار میلیونها نفر به درخواست دولت ایران فریاد زده اند «مرگ بر آمریکا! مرگ بر اسرائیل!» اما آیا توجه کرده اید که متقابلاً حتی یک بار دیده نشده است که ملت های آمریکا و اسرائیل فریاد برآورند و بگویند «مرگ بر ایران!» می دانید چرا؟ چون ملت های آمریکا و اسرائیل هرگز با ملت ایران دشمنی مَلّی نداشته اند و از همین رو، سیاهی به ذغال مانده است؛ و ملت ایران، بر خلاف دولتی که بدخواه ملت های آمریکا و اسرائیل است، و حتی برای نشان دادن مخالفت با دولت خود، قلباً خواهان دوستی با سایر ملت ها هستند. ایرانیان خوب می دانند که به قول شاعر،

بدخواه کسان به هیچ مقصد نرسد      یک بد نکند تا به خودش صد نرسد  
من نیک تو خواهم و تو خواهی بد من؟      تو نیک نبینی، به من بد نرسد

**چرچیل** می گوید و من نقل به معنا می کنم که «دو گروه از مردم همیشه بدبخت هستند، یکی آنها که متعصب هستند و به حرف هیچ کس گوش نمی کنند؛ و دیگری آنها که سطحی نگرند و حرف همه را باور می کنند!» دسته دوم به گوینده می نگرند نه به محتوای گفتار؛ و اگر گوینده از فرقه خود آنها باشد، هر مُهمَلِ او را بی چون و چرا می پذیرند.

با آن که همواره به تأثیر سازنده آموزش پیشرو و امکان تحول و رشد انسانها باور داشته ام، گاه خشک مغزی شگفت آور برخی از انسانها مرا در این باور به تردید می اندازد و یاد بیت زیر می افتم:

به کوشش نروید گُل از شاخ بید      نه زَنگی به گرمابه گردد سفید

با این وجود، در مجموع تردیدی ندارم که در آینده بسیار نزدیک، ایرانیان مقیم کشورهای سوئد، آلمان، هلند، فرانسه، انگلستان، آمریکا، کانادا، استرالیا و اسرائیل، بسان شهروندانِ **نه شهر ایرانی**، فرهنگ ریشه دار و کهن اهورایی ایران را با فرهنگ کشورهای میزبان، این میهن های نوین ایشان، ادغام خواهند کرد و به دور از سیاست های مخرب، مستقلاً به موقعیت های برتر و بیشتری دست خواهند یافت. چنان که تا اینجا می بینیم، شماری قابل توجه از ایرانیان مهاجر در وطن جدید خود به مقامهای دولتی و پارلمانی برگزیده شده اند؛ و این پیشرفت ها حاکی از آن است که ایشان خواهند توانست تحوّل

مثبت و بزرگ حتی در درون ایران پدید آورند. من بر این باورم که جمع بزرگ ایرانیانی که به ویژه در این ۹ کشور به دنیا آمده اند، به شرط آن که دین در امور آنان دخالت نکند و همچنین، به برکت تشویق والدینی که خود از سیاست و دین سرخورده شده اند، رنسانسی عظیم به وجود خواهند آورد. بدین سان، با گذر زمان، دو نوع ایرانی خواهیم داشت: از سویی، آن ایرانی که بر زمینی لرزان ایستاده است و پاسپورت بی اعتبار داخل ایران را در دست دارد، و از سویی دیگر، ایران-زاده یا ایرانی-تباری معتبر و موفق با وضعیتی تثبیت شده و رو به رشد که پاسپورت معتبر خارج از ایران را در دست دارد و در کشورهای پیشرو از او استقبال می شود. این است ماهیت تجزیه ممالک در دنیای امروز، چرا که مدتی است مرزهای زمینی به اشکال گوناگون هر چه کمرنگ تر شده اند. این سخن تنها در قلمروی دنیای مجازی صدق نمی کند. همینک به دنیای عینی نگاهی بیافکنید و ببینید که چگونه شیوع یک بیماری در یک نقطه از جهان، یک شبه همه دنیا را بیمار و دگرگون کرد!

به قول حافظ،

جهان پیر است و بی بنیاد، از این فرهاد کُشش فریاد

که کرد افسون و نیرنگش ملول از جان شیرینم

جهان فانی و باقی فدای شاهد و ساقی

که سلطانی عالم را طفیلِ عشق می بینم

اما در بحثِ کرونای لعنتی، اضافه کنم که ماجرای این بیماری دو نکته را بیش از پیش به بشر فهماند: نخست این که بشر با همه پیشرفتهایش هنوز چیزی نمی داند؛ و دوم این که سلامت فرد منوط به سلامت جمع است — چنان که اگر دیگران تلفن نداشته باشند، تلفن شما صد در صد بی ارزش و غیر قابل استفاده خواهد بود! باید در نظر داشته باشیم که همه امور، از جمله امنیت و سلامتی جمع، بستگی به سلامتی فرد دارند و اگر خانه همسایه ای آتش بگیرد، همه محلّ در آتش خواهد سوخت. برای همه آرزوی خوشبختی داشته باشیم تا خوشبخت بمانیم.

با آقای ژاپنی صحبت می کردم. گفت، «ما نیز همانند چینی ها و دیگران، چندین اجتماع ژاپنی در دنیا داریم که بزرگترین آنها در برزیل است.» از دید من، اینها همه مقدمه تشکیل «حکومت جهانی» در دراز مدت است، که می توانم آن را در یک تصویر خلاصه کنم: یک کره خاکی، شامل یک کشور و یک

**حکومت.** در چنین دنیایی، صرفاً تنگ نظران هستند که هنوز در پیله های تنگ خود زندگی را سپری می کنند (!) و تصوّر می کنند که اگر ایشان جمعاً آوازِ نیایش سر ندهند، دنیا زیر و رو خواهد شد! دردناک است که هنوز اگر از ایشان بپرسید آسمان چه رنگ است، همچنان با خوش باوری سقفِ پیله خود را نشان خواهند داد، چون می پندارند که دنیای بزرگ فقط همان محیطِ پیله زندگی آنان است.

بی شک ایرانی زمانی خود را نشان می دهد که خارج از ایران باشد. من خشنودم که چنان که می بینم، جمع ایرانیان خارج از ایران و نه فقط ایرانیان یهودی، به گونه ای روز افزون موفق هستند و آینده بسیار خوبی را در پیش دارند. از آنسو اما غمناکم که ایرانیان درون ایران، بیشتر در تنگنا، اغلب ناامید و در مجموع پشیمان از آنند که «حرف شاه را نشنیدند.» به یاد حکایت طنزآلودی می افتم. مرد جوانی گفته بود، «افسوس و صد افسوس! ایکاش به حرف پدرم گوش می کردم!» از او می پرسند، «مگر پدرتان چه گفته بود؟» پاسخ می دهد، «نمی دانم! من که گوش نمی کردم!» به راستی که جای شگفتی نیست آنجا که ناگهان، تقریباً همگی ملت یکصدا فریادِ «مرگ بر شاه!» سر دادند. چرا همگی و به یکصدا؟ چون تعصب کور مذهبی قرنها بود که در وجود همه لانه کرده و گوش همه را پر کرده بود. آن مردم دیگر صدای عقل و حقیقت را نمی شنیدند. چنین بود که هم ایشان پا به پای یکدیگر و کورکورانه، غرق در ناآگاهی و خشک اندیشی، البته به اتفاق جمعی از رؤسای جمهور و دیگر رهبران و سیاستمداران زیرک در کشورهای ذینفع دنیا، فریادِ «مرگ بر شاه!» را سر دادند.

می گویند زمانی در شهری شایع می شود که «حاج آقا» چنان مقدس است که هر صبح کفشهایش به خودی خود، پیش پایش جفت می شوند. رندی از همسر حاج آقا می پرسد که آیا این باور حقیقت دارد یا نه. همسر حاج آقا می گوید، «راستش از قضیه کفش خیر ندارم، ولی از شما چه پنهان، ایشان هر صبح که بیدار می شوند، فریاد می زنند، "این صاحب- مرده جوراب های من کجا هستند؟!"»

فراموش نکنیم که در دوران انقلاب ایران، حتی جوانانی که در بهترین دانشگاههای آمریکا، اروپا و کانادا تحصیل کرده بودند عکس آقا را در ماه دیدند (!) و برای ازدواج، به استخاره آقا متوسّل شدند. یا دختری که دارای مدرک فوق لیسانس بود برای برآورده شدن آرزوهایش سفره نذری پهن می کرد. آری، تفکر و باور همه جوانان ابن الوقت همان باور ارثی و تفکر پدربزرگ ها و مادربزرگ هایشان بود، از جمله آن که «آقا با مقامات عرش اعلاء ارتباط دارد و حلال مشکلات است!» این گونه باورها و باورمندان از بطن ذهنیت جوانان آن دوران سربرآوردند، چون آن ذهنیت با شیر اندرون شده بود و با

**انقلاب سر برون آورد** — و برای چنان گمراهی گسترده ای، چه موقعیتی بهتر از ایام سردرگمی مطلق!

باری، واپس گرایی مخصوص یک دین و یک زمان نیست. در دوران انقلاب مشروطیت، یهودیان ایران طرفدار مشروطیت بودند. روزی شماری از لات ها و اوباش مخالف مشروطیت به محله یهودیان می ریزند و می گویند، «شما هم بیایید و فریاد بزنید که مشروطه نمی خواهید!» روز بعد، یهودیان جمع می شوند و از سر دسته اوباش می پرسند که «می خواهید چه بگوییم؟» او می گوید، «بگویید، ما امت موساییم! مشروطه نمی خواهیم!» یهودیان که قلباً موافق مشروطه بودند، پرچم به دست فریاد می زنند، «ما امت موساییم! از قول مسلمانها، مشروطه نمی خواهیم!»

می توان گفت که ریشه و علت عقب ماندگی های دینی دنیا عملاً در ارثی بودن دین است، مبنی بر این که حتی ندانسته آن را می پذیرند و نفهمیده اجرا می کنند. ارثی بودن دین شاید تا اندازه ای خیر و برکت باشد، اما نفهمیده و ندانسته پیروی کردن از آن فاجعه است، چنان که امروزه در قرن بیست و یکم میلادی، ملای شرعی نادان در گوشه ای از دنیا اجازه نمی دهد که از بیماری وحشتناک فلج کودکان با واکسنی ساده پیشگیری کرد! به قول آن تریاکی، «بد مَشَب این وافور بد هشت، ولی ژغال هم بی تقشیر نیست!» آری، چنانکه عرض کردم، مردم هم بی تقصیر نیستند.

بیچاره ملتی که خود را از بند واپس گرایی دینی رها نکند! از ابتدای ارائه ادیان به بشر، این فلسفه «ندانسته بپذیر و نفهمیده اجرا کن!» هر چند به نامهای رنگارنگ و در پرستش خدایان گوناگون، نسل اندر نسل در میان پیروان ادیان تثبیت شده است و خانمان ها را برباد داده است — وضعیتی که متأسفانه همچنان ادامه دارد. یکی از آخرین نمونه های چنین ناآگاهی، جنگ اخیر میان ارمنه و ترکها در ناحیه مرزی ناگورنو-قرباغ بود، زخمی که ریشه در دشمنی دینی دارد و در واقع نه پس از ۲۶ سال، که پس از ۱۲۶ سال دگر بار عود کرد. به امید آنم که بشر به آن درجه از تمدن برسد که درک کند همه ما برادریم و برابریم و پس از مرگ، هر کس به شیوه خود مهر و سوگ خویش را نشان می دهد و به اصطلاح «هندو بسوزاند و دیگری به زم زم شوید.»

### پس گفتار

اخیراً شصت و هشتمین سالگرد (۶۸) ازدواج ما بود. به یاد برنامه ای از تلویزیون لندن افتادم. آقای ۱۰۷ ساله و خانم ۱۰۱ ساله ای هشتادمین سالگرد ازدواجشان را جشن گرفته بودند. خبرنگار در برابر

دوربین از آقا پرسید، «راز کامیابی شما و هشتاد سال ازدواج موفق چیست؟» آقا گفت، «یس مای دیر»<sup>۵</sup> یعنی، «بله عزیزم!» خبرنگار تکرار کرد، «راز موفقیت شما و هشتاد سال با هم بودن در چیست؟» آقا تکرار کرد، «یس مای دیر! یس مای دیر!» یعنی مماشات و عشق؛ و گاهی کر، کور و لال! فقط «یس مای دیر! آره عزیزم!» شب قبل از جشن، خانم به همسر خود می گوید، «به خاطر داری که جشن عروسی ما در هتل پالاس بود؟» مرد می گوید، «شماره اطاق را هم به یاد دارم.» خانم می پرسد، «ممکن است که شب جشن، به یاد شب عروسی، به هتل پالاس برویم؟» شوهر همان اطاق را رزرو می کند و مانند شب عروسی، دکور را می چیند و تختخواب را پر از برگ گل می کند؛ و پس از جشن، هر دو به همان اطاق می روند. فردا یکی از دوستان از آقا می پرسد که آیا «آن شب خاطره انگیز خوش گذشت؟» مرد پاسخ می دهد، «شب عروسی ما، وقتی وارد اطاق شدیم، من پریدم توی تختخواب و عروس جوان رفت به دست شویی. نیم ساعت گذشت. یک ساعت گذشت. اما او همچنان بیرون نیامد. در زدم. دیدم عروس خانم نشسته و گریه می کند. اما این دفعه، کسی که در دست شویی نشسته بود و گریه می کرد من بودم!» افسوس که جوانی چه زود سپری شد.

دوست دارم این نوشته را با گزیده ای از دست نوشته های مهاتما گاندی، برگرفته با اندکی تغییر از مجله راه زندگی (شماره ۱۴۶۳، ۲۲ ژانویه ۲۰۲۱) به پایان ببرم.

من می توانم خوب، بد، خائن، وفادار، فرشته خو یا شیطان صفت باشم.

من می توانم تو را دوست داشته یا از تو متنفر باشم.

من می توانم سکوت کنم، نادان و یا دانا باشم —

چرا که من یک انسانم و اینها صفات انسانی است.

تو نیز به یاد داشته باش:

من نباید چیزی باشم که تو می خواهی، چرا که من را خودم از خودم ساخته ام.

منی که من از خود ساخته ام آمال من است.

تویی که تو از من می سازی آرزوهایت و یا کمبودهایت هستند.

لیاقت انسانها کیفیت زندگی را تعیین می کند، نه آرزوهایشان.

و من متعهد نیستم چیزی باشم که تو می خواهی.

<sup>5</sup> “Yes, my dear.”

تو هم می توانی انتخاب کنی که من را می خواهی یا نه،  
اما نمی توانی انتخاب کنی که از من چه می خواهی.  
می توانی دوستم داشته باشی همین گونه که هستم، همچنان که متقابلاً من می توانم.  
می توانی از من متنفر باشی بی هیچ دلیلی، همچنان که من می توانم —  
چرا که ما هر دو انسانیم.  
این جهان مملو از انسانها است،  
پس این جهان می تواند هر لحظه مالک احساسی جدید باشد.  
تو نمی توانی برایم به قضاوت بنشین و حکمی صادر کنی، همچنان که من نمی توانم:  
قضاوت و صدور حکم بر عهده نیروی ماورایی خداوندگار است.  
دوستانم مرا همین گونه می یابند و می ستایند.  
حسودان از من متنفرند، اما باز می ستایند.  
دشمنانم کمر به نابودیم بسته اند و همچنان مرا می ستایند —  
چرا که من اگر قابل ستایش نباشم،  
نه دوستی خواهم داشت، نه حسودی و نه دشمنی؛ و نه حتی رقیبی.  
من قابل ستایشم، همچنان که تو.  
یادت باشد که اگر چشمت به این دست نوشته افتاد،  
به خاطر بیاوری که آنها که هر روز می بینی و با ایشان مراوده می کنی  
همه انسان هستند و دارای خصوصیات یک انسان،  
هر چند با نقابی متفاوت، اما همگی جایز الخطا.  
خویشتن را انسانی باهوش بخوان  
اگر انسانها را از پشت نقاب های رنگارنگشان شناختی.  
و به یاد بسپار که اینها رموز بهتر زیستن هستند.  
— از میان دست نوشته های مهاتما گاندی

به هر حال، وظیفه و مسئولیت مردمان هر نسلی، با توجه به تجربیات زمان خویش، این است که با  
جلوگیری از تکرار اشتباهات گذشته، امکانات زندگی بهتری را برای نسلهای آینده فراهم نمایند. عدم انجام



این وظیفه و فرار از انجام به موقع مسئولیت ها، رفع مسئولیت نخواهد کرد؛ و گناه تحمل مکرر ناملازمات در نسلهای آینده بر عهده نسل گذشته خواهد بود.

در پایان، به پیوست، دو ویدیو را ضمیمه این ایمیل می کنم. یکی از آن دو دکلمه شعری زیبا در بزرگداشت مولوی است؛ و دیگری انیمیشن کوتاهی در یادآوری تأثیرمتضادِ جهل و آگاهی بر فرد و جامعه است.

از فرصت بهره می جویم و بار دیگر از دوستانی که در درازای حدود چهل سال اخیر با مطالعه نوشته های من نوآموز، این جانب را مورد محبت خود قرار داده اند، سپاسگزاری می کنم. از همگی دعوت می کنم که به وبسایت من به آدرس [www.BabaNouri.com](http://www.BabaNouri.com) سر بزنند، نوشته های پیشین و کنونی مرا به زبانهای فارسی و انگلیسی بخوانند، و دیگران را نیز به خواندن آنها دعوت کنند. امیدوارم که این وبسایت و نوشته های گوناگون من، از جمله کتابهای منتشره ام، در سالهای آینده مورد مطالعه و استفاده هر چه بیشتر دوستان قرار گیرند. در اینجا، به قول شاعر و به ویژه با توجه به کسالتی که چندی است از آن رنج می برم، اضافه می کنم که هر چه باشد،

**حاصل عمرم سه سخن بیشتر نیست      خام بدم، پخته شدم، سوختم**

برای همگی سلامتی و بهروزی هر چه بیشتر آرزو می کنم. به امید دیدار دوباره با دوستان در نوشته آینده ام. تا آن هنگام، دیدار ما در وبسایت بابانوری! مهر بورزید و شاد باشید.

نورالله «نورمن» گبای

دسامبر ۲۰۲۰، لس آنجلس

بازبینی نهایی: ژوئیه ۲۰۲۱

برای دریافت کپی این مقاله و سایر مقالات و نوشته های نورالله «نورمن» گبای به زبانهای فارسی و انگلیسی، شامل سه کتاب او، از آن جمله لحظاتی برای تفکر، واژه نامه زبان یهودیان کاشان، و به زودی، همگام با زمان، به وبسایت [www.BabaNouri.com](http://www.BabaNouri.com) مراجعه کنید. (پایان نوشتار)